

رابطه استبداد و وابستگی

از باز کردن سرکیسه و حاتم بخشی ها آغاز کنیم . باد کردن دالر با شاخی در ارگ و حلقه های دور و بر ، بخاطر جلب رضای خدا نبوده و نیست . درجن درجن مشاور قد و نیم قد ، پیش از لقمه برداشتن های حریصانه از خوان قدرت باید نمک حلالی و اخلاص چاکرمنشانه خود را ثابت کنند. یکی از وظایف این مزد بگیران، القا فکر ناروا و نازا ، به مشوره طلبنده و در برخی موارد احاله ان به افکار جمعی است . فراموش نکنیم که عقل بسته تمایل به شنیدن دروغ دارد، تا، راست . وقتی مشوره گیرنده از نظر عقلی و فکری سانسور و عقیم شد ، نگاه ، یار اهل و کار سهل است . از این به بعد قدرت است که از حنجره مستخدم نگون بخت خود چیغ میزند . وقتی حین چیغ زدن، صدا نیز از نوع صدای مغز متفکرما باشد، کمیدی و تراژیدی با هم امیخته، ابهام، غلیظ تر و کامل میشود . ندامت بی فایده است . بیرک کارمل در آخرین سالهای عمرش ، زمانیکه بی مصرف شده بود ، از اسارت دوران قدرت ! ، ناله سر داد . شاه شجاع همچنین . عده ی مانند هیتلر و استالین و خمینی... تا آخر بازی پیش رفتند. خلاصه، بازی از نوع نیش و نوش است. و اما جایگاه نیش زدن این خزنده های بی مروت، تن زخمی مردم و وطن است. توجه به این نیش زنی زهرالود، بر پیکر مُلک و مردم، یکی از بُنمایه های کار انسان ازاد را میسازد . انسان ازاد نیست تا وقتی ازادی خود را در ازادی دیگری نبیند . زیرا ، ازادی حق ذاتی انسان است. و عمل به حق ، به رسمیت شناختن حق دیگری را ایجاب میکند. در حقوقمداری افراد، جامعه ها و ملل در تخالف و تخاصم قرار نمی گیرند. مگر اینکه پای قدرت در میان آید. بنا بر ان، این هشدار را اویزه گوش کنیم که، زور بدخیم ، غافل کننده انسان از حق است . پیروزی حُب ریاست بر انسان ، یکی از اشکال غلبه قدرت یا زور بر عقل انسان است . زنباره گی ، میخواره گی، داشتن حساب های چاق بانکی... اشکال شناخته شده دگر کاربرد زور برضد خود و دیگری و تغیر جهت دادن نیرو ، در تخریب است. نیروی که در حالت فطری در رشد انسان و جامعه مصرف دارد. موضوع کار ادیان ، فلاسفه و مرام ها، در درازی تاریخ تعدیل این زور بوده است. البته ، با اصل های رهنمای متفاوت . از آثار کوتاه و دراز مدت ، این کوشش ها اینکه ، بشریت از اعصار قرون وسطی عبور و به عصر رنسانس قدم گذاشته و یک رشته از حقوق انسانها به رسمیت شناخته شد، که از ان بنام **حقوق بشر** سخن در میان است . و اما **ابلیس قدرت** هر بار که از در بیرون رانده شده از دریچه وارد شده و فاجعه استمرار یافته است. خواننده حق دارد بپرسد اگر بشریت در طول تاریخ ، از مهار ابلیس قدرت عاجز بوده ما کجای پیاز، که از عهده این مهم برایم ؟ پاسخ کوتاه اینکه : این پرسش به ذات خود اعتراف به توانایی قدرت و ناتوانی انسان میباشد . در حالیکه عکس قضیه باید درست باشد و درست است. قدرت یا زور از خود هستی ندارد. بلکه فرایند روابط قوا است . و قدرت وقتی تعریف پیدا میکند که یکی انرا داشته و دیگری نداشته باشد. بنا بر ان مرزی که میان افراد بنام قدرت ایجاد میشود ، بحکم مرز قدرت بودن، پیهم مورد تجاوز قرار میگیرد. حالت ایستا وسکون، یعنی نیرو حرکتی از دست هشتن و عدم وجود. اما ازادی طوریکه گفتیم ذاتی حیات است. حرف وسخن بر سر غفلت از ازادی خود و بنابر ان غفلت از توانای های خود و اعتقاد به جبر است. همه ی انقلاب های بشری ، گواه توانایی های انسان و این توانایی ها را از قوه به فعل درآوردن است . و اما انقلاب بمثابه روش تغیر نیز ، از اسیب و صدمه بدخیمی که انرا قدرت یا زور نامیدیم ، در امان نبوده است . با این توضیح که : در روزگار ما ، بر علاوه کوشش های دیگر برای به کجراه کشاندن انقلاب ها ، مفهوم وبنیاد نظری انقلاب را نیز اماج تیر کین قرار داده اند. بگونه ی که انقلاب را مترادف خشونت معرفی کردن و نمایاندن ، یکی از شیوه های رایج و موثر تبلیغ نهادینه ساختن این گمراه سازی شده است . در حالیکه انقلاب خشونت زدایی یعنی زودن خشونت از روابط است . اصل رهنمای موازنه عدمی یا موازنه منفی را ، مبنای پندار وگفتار و کردار قرار دادن، انسانها را از روابط قوا بیرون میکشد و استقلال در معنی ازادی جمعی، اصل میشود. در نبود استقلال حضور و خزیدن استبداد از ناگزیری های ساختار نظام ها و حاکمیت ها است. با یاد آوری و برجسته ساختن این رشته از بنیاد های نظری ، در عمل ، ببینیم ، چرا آقای اشرف غنی پوشش تقلبی دموکراسی را میخواد از رخ اش کنار زده و جرئت نموده، چهره اصلی استبدادی خود را بنمایاند.

پخش و نشر این خبر BBC که ، آقای اشرف غنی به رسانه ها دستور داده تا "**حدود**" **ازادی** بیان را "**تعین**" نمایند ، از دو جهت قابل تأمل است . یک : دانستن "**حدود**" فهم آقای غنی از مفهوم ازادی و ازادی بیان و نیز اینکه ایا او صرف سخن گوی حرفهای است که بر زبان او گذاشته اند، و یا... ، دو : هدف سیاسی دستور و غرض ورزی های اربابان انگلیسی- امریکایی و ریزه خواران بالا نشین مانده های آستان آنها. این دو بُعد قضیه، با همدیگر ، در ارتباط اند.

تدابیر مضاعف برای کور نمودن کوچکترین منفذ های هنوز نامسدود تنفس ، بر دور " جامعه بسته " افغانی ، در حال اجرا است . فرمایش تازه اشرف غنی ، امد ، امد گلبدین حکمتیار با پشتبار سوغات های نو پاکستانی، تکیه محکم بر قومی سازی ساختار حاکمیت و نیز جامعه ، اسلام پناهی های نفرت انگیز ، دروغ سالاری و ... عناوین این تدابیر اند. و بلافاصله اضافه شود که همه ی اینها قانونمندانند نه تصادفی . وقتی یک حاکمیت مشروعیت خود را ، نه از مردم بل از قدرت خارجی داشته باشد، ان حاکمیت تمام شرایط لازم و کافی برای گرایش به استبداد عریان و فراگیر را در خود آماده دارد . حاکمیت وابسته ما ، در متن روابط قوای که در موضع زیرسلطه با سلطه گر دارد، نمی تواند همزمان، رابطه مستقل و ازاد با جامعه تامین کند . صاف و ساده، چماق بلند نگهداشته شده یا همان شمشیر داموکلس سلطه گر، اویخته بر فرق حاکمیت، به هزار زبان به او می گوید که " کت ، کت دلت، هگی ایننودل بل چیرته ، مقوف " . و یا اگر تمرد کاذب نوع کرزی پیشه کند، چوب تادیب " پودی زما خوری ، کوکو سلامخانه کی کوی" به خدمتش میرسد . وقتی چنین است انتظار هر نوع گشایش اوضاع از مصدر حاکمیت خود فریبی است . چه حقیر و کوچک اند انسان نما های که حیثیت و شرف خود را به پای جیفه دنیوی میریزند.

حاکمیت های که بر مدار قدرت شکل می گیرند، بی استثنا، همه وابسته اند . مسلط ها و زیر سلطه ها دوجناح این وابستگی را می سازند. تفاوت دو جامعه مسلط و زیر سلطه که روابط قوا برقرار میکنند از منظر وابستگی ، در این است که جهت حرکت نیروهای محرکه از جانب زیرسلطه به سمت سلطه گر است . در روابط قوا ، وقتی فرد، جامعه ، جامعه ملی یا کشور، در موقعیت سلطه پذیر قرار گرفته باشد ، سخن گفتن از "جامعه باز " و بدان الزام آزادی و دموکراسی ، بیهوده است . و باز ، جامعه بسته جامعه استبدادی است . وقتی جامعه بسته در موقعیت زیرسلطه قرار گیرد ستم و استبداد، ابعاد مضاعف می یابند. سیاستگر جامعه بسته وقتی با عقل بسته وارد سیاست میشود روش او نمی تواند چیزی فراتر از نوک بینی دیدن و عکس العمل شدن و در اوج کارایی چهره یک تجزیه طلب و مبشر جدایی طلبی به نمایش گذاشتن باشد. زیرا این پیش پای بین های معذور نمیدانند و یا سود شانرا در این نادانی میدانند که عامل ایجاد مرز های جنگی، نهاد ها یا بنیاد های جامعه اند که بر اصل رهنمای تثبیت یا منبع تولید زور شکل گرفته اند. وقتی این بنیاد ها بر این اصل تصحیح یا منقلب شوند که نه مسلط و نه زیر سلطه، انگاه وطن انسانها را از زمان و مکان همیشگی برخوردار نموده و وطنداری به معنای استقلال و، آزادی بمثابة توان گزینش شیوه زندگی ، بن مایه استقلال ها و آزادی های دیگر میشود. از ابشخور این فریب خوردن ها و غافل شدن ها است که سلطه گر گاو وار مینوشد و برای مکیدن های بعدی تجدید قوا میکند. این نقیصه را به مثابه یک آسیب سیاسی - اجتماعی ، باید با دقت شناسایی و بعد معرفی کرد تا مبنی جرئت تعرضی و دست درازی های پوشیده و عریان بی ریشه ترین حاکم دستنشانده کمپنی، آقای اشرف غنی را برحقوق انسان جامعه خود در یابیم .

حاکمیت زیر سلطه و بنا بر ان وابسته ، از مراجعه به مردم می هراسد. این هراس دلیل دارد. بر علاوه دلیل قطع روزی از خوان که سلطه گر با خرچ از کیسه مهمان (در مورد خاص بحث ما از کیسه صاحب خانه) گسترده است، مراجعه به جامعه یعنی باز گشایی مجرای تامین رابطه با جامعه ، در اولین فرصت تماس، سوالهای را پیش پای او میگذارد که او عاجز از پاسخ گویی به آنها است. و بدتر از ان برای او، این گشایش تنها به یک مجرا خلاصه نمی شود. شکست و ریخت آغاز ومجرا ها یکی پی دیگر، ساخت و بافت تار عنکبوتی قدرت او را پنبه نموده ، حاکمیت وابسته را در مسیر انحلال سوق میدهد. و کام سلطه گر را تلخ میکند. مهره های حاکمیت وابسته انرا اشوب تلقی وپایان زندگی طفیلی وار شان را در انینه ان می بینند . بنا بر ان، سلطه گر و حاکمیت وابسته به او، نیاز به نهادینه سازی وتوصل به استبداد به هر شیوه ممکن، دارد. فرمایش اخیر آقای اشرف غنی نیز بر خاسته از چنین خاستگاه است. اینکه چرا در بحبویه فعل و انفعالات داخلی و بیرونی جاری به این صرافت افتاده است، بحث مفصلتر را ایجاب میکند. کوشش میکنیم سرخط های ان بحث را بصورت فشرده جا ، جا نشانی کنیم.

یک نگاه کوتاه و اما همراه با دقت ، به ارایه امار وارقام سرسام اور مصارف ایالات متحده امریکا در افغانستان و تبلیغ منتبارانه ان ، غرض و مرض و فریب و دروغ بزرگی را آشکار میکند. میدانیم و یا باید بدانیم که فیصدی بزرگ مصارف تریلیون دالری ایالات متحده را مصارف نظامی "جنگ تروریسم " میسازد . جنگی که هدف ان پیشگیری از تروریسم وامنیت غرب وانمود میشود. در باب صحت این ادعا حرفهای موافق و مخالف زیاد گفته شده است. کوتاه سخن در این باب اینکه ، ناظران به استناد داده های منابع امریکایی به این باورند که جنگ برای انکشور همراه با شگوفایی اقتصادی است. افزایش تولید و فروش تسلیحات و ایجاد شغل را عامل ان معرفی کرده اند. واما تا جائیکه به ما مربوط میشود این ادعا را عجلالتا سرجمع میپذیریم وهمزمان بدون هر نوع تردید و بی درنگ می گویم که این جنگ و امثال ان،

جنگ ما نیست بل، غرب کشت بذر افشانی تروریستی خود را درو میکند. وقتی نیت پنهان و اصلی غربی ها، یا جنگ بر سر بازارها و منابع آسیا و آفریقا را بر آن بیفزائیم، عطا غرب را به لقا اش بخشیده، و گوئیم، این غرب است که تا گوش در قروض سنگین مردم افغانستان غوطه میزند... و ماجرا به اینجا ختم نمیشود. به این ترتیب طشت رسوایی این فریب غرب که، غرب در راستای پلانگذاریها و ترسیم نقشه های ستراتیژیک خود در افغانستان مصرف کننده است نه غارت کننده، مدتها است که از بام افتاده است. با داستان های مفتضح کمک های جهانی که از در وارد و حتی وارد نشده، بیشترین بخش آن از دریاچه به حسابهای کارت ها و انحصارات بانکی کشور های مقتدر! دوباره واریز شد و یک قسمت کوچک بجا مانده در پرورش دلال تجارها و قشر سرمایه دار- بروکرات دولتی، در نقش پادو، برای تعمیم نقشه های بعدی از استین آنها، به مصرف رسید، همه آشنا اند. و اما موضوعی که عامدانه تا کنون با نوعی توطئه سکوت بر گذار شده و رسانه های دست آموز از آن طرفه رفته و میروند، در خط غارتگری، تبدیل کشور به بزرگترین مرکز و منبع کشت خشخاش و تولید مواد مخدر جهان وقاچاق آن، غارت منابع معدنی از جمله یورانیوم و احجار قیمتی و ایجاد شبکه های قاچاق و مافیا های مختص به آن، که بارها مخرب تر و کشنده تر از تروریسم مذهبی است، میباشد. در حقیقت تروریسم مذهبی فرایند ترور اقتصادی استعمار غرب است که اولی از دومی تغذیه میکند. برجسته ساختن دلیل امنیتی جنگ افروزی، مغرضانه و فریبکارانه است. از جمله غارتگری های از این دست، که مایلیم انرا بر دوش قروض یاد شده در بالا، بار نموده و اقامه دعوا کنیم، عواید سالانه 70 بلیون دالری فروش محصولات خشخاش افغانستان در بازار های اروپا است. از این عواید فیصدی ناچیز آن به علت تنظیم مافیایی و غارتگرانه صادرات و وادات (قاچاق) از استین حاکمیت ریزه خوار دستنشانده و تقلبی به کشور ما تعلق میگیرد. چپاول و غارت احجار قیمتی لوگر، زمرد پنجشیر، لاجورد بدخشان، بیروج نورستان به اضافه معادن طلا و یورانیوم در جریان سالهای جنگ تروریسم، عواید به مراتب بیشتر از مصرف عموماً، نصیبش گردانیده است. لہذا اگر سخن از منت گذاشتن باشد، این مردم افغانستان است که باید طالب ادای دین از غرب وابسته به منابع مادی و امکانات جیو پولیتیک خود، باشد. اما در وجود حاکمیت های وابسته و دستنشانده و ریزه خوار و قانع به مائده ها، قضیه بر عکس شده است. امیدوارم چرایی توتالیتاریستی بودن چهره آقای اشرف غنی را از نظر سیاسی ترسیم و نمایانده توانسته باشم.

پایان نگارش بخش اول این نوشته یعنی جستجو انگیزه سیاسی آقای غنی و حامیان بین المللی او برای مشق های استبدادی عریان، همزمان با آماده گی برای برآه انداختن تظاهرات حق طلبانه در کابل و جا های دیگر بود. به سبب ارتباط موضوع نوشته با حوادث جاری و استعجالیّت پخش آن، مطالعه تفصیلی عقلی فرمان تعطیل آزادی! آقای غنی را به آینده موکول نموده، هر چند در این رابطه حرفهای مانرا به تکرار در گذشته، شریک ساخته ایم در اینجا در پیوند با اوضاع و خالی نماندن عریضه خطوط کلی حرفهای مانرا، در باب قصور عقلی مغز متفکر به صورت فشرده تکرار میکنیم.

آقای اشرف غنی با صدور فرمان تعطیل آزادی بیان، در پوشش تعیین حد برای آزادی بیان، نیز کارنامه فکری فقیر اش را رو کرده و مشتش را باز. آقای غنی در حقیقت آن تعریف صد بار جویده شده فلاسفه غرب از آزادی را نشخوار کرده که آزادی را به قدرت تعریف میکنند. انجا که میگویند: " آزادی فرد تا جایی است که آزادی دیگری از انجا آغاز میشود ". این تعریف استورات میل که مورد قبول و استفاده وسیع در لیبرالیسم و نئولیبرالیسم دارد، تعریف آزادی نیست. دلیل ساده آن وجود حد میان دو فرد است. بل تعریف آزادی به قدرت است. از نظر فیلسوف آزادی سارتر، آزادی یعنی نامتعین و تعین ناپذیر. از نظر او تنها عقل آدمی است که تعین نمی پذیرد. حدود بسته و مقلد بودن عقل آقای غنی را همین حکم او از بیشتر از چند ده کتاب بیان میکند. نمیدانیم که عقل بسته و مقلد را با کدام سحر و جادو و چشمبندی به حیث مغز متفکر درجه دو جهان جازده اند. شنیده بودم که میگفتند اگر میخواستید دروغی را بیاورانید تا میتوانی دروغ بزرگتر بگوئید. شاید شایعه پراگنی مغز متفکر بودن او نیز به همین مقصد بوده است. عقل بسته سانسورچی است. راه داد و گرفت اطلاعات و داده های خارج از حوزه قدرت را بر روی خود بسته همچنان انتخاب هدف از راه تجربی را بر روی خود می بندد. تجربه ی نیز اگر در کار باشد، باید هدف از قبل تعیین شده او را ثابت کند. دموکراسی خواهی اشرف غنی نیز تقلید کورکورانه از غرب و متکی بر اصل انتخاب نماینده و اقتصاد بی لگام یا انارشی بازار است. عقل بسته آقای اشرف غنی از تقلید دموکراسی غرب، البته با تزئید چاشنی تقلب، یک وجب فرا تر، توان دید ندارد. غربی وقتی بر سکوی لاف و افتخارات تاریخی می نشیند، ناف زمین او یونان و دموکراسی و تمدن یونان است که جهان غیر غربی باید به آن سر تعظیم فرود آرد. در حالیکه در نتیجه عادت به دروغگویی در مورد همان یونان نیز دروغ میگوید. زیرا اگر دموکراسی تولید یونان متمدن است همان یونانی متمدن، پدر دموکراسی بر اصل مشارکت یونان سقراط، را با خوراندن جام زهر ساکت کردند. آنچه شاگردان وفا دار! سقراط، افلاطون و ارسطو بعد از او با تلبیس ابلیسی کشت

کردند بذر شوم قدرت بود که نه دین از گزند ان در امان ماند و نه دنیا . و تاحال خوراک فکری سرمایداری لیبرال وسایر دین داران و بی دین ها میسازد . از جمله مغز متفکر ما از نشخوار بر ان دمی نمی اساید .

به امید بالندگی جنبش های مردمی

16 می 2016 سدنی- استرالیا